

وقتی نخبه‌ها دکتری شوند

گفت‌وگو با فرزاد حسینی نسب، دانشجوی دکترای نانو الکترونیک دانشگاه تربیت مدرس و عضو بنیاد ملی نخبگان

در جستجوی نانو

متولد ۱۲ بهمن ۱۳۶۴ در محله نارمک تهران. دانشجوی ترم ۴ نانو الکترونیک در مقطع دکتری هستم. از دوران دبیرستان علاقه خاصی به رشته فیزیک داشتم و در مقطع لیسانس این رشته را انتخاب کردم. در حین تحصیل در مقطع لیسانس، با علم نانو آشنا شدم و بسیار به آن علاقمند شدم و تصمیم گرفتم در مقاطع بالاتر این رشته را دنبال کنم. زمانی که من دانشجوی لیسانس بودم، برادر بزرگترم فرهاد در رشته مهندسی مواد در مقطع کارشناسی ارشد از دانشگاه علم و صنعت تهران، فارغ التحصیل شد. به دلیل این که فرهاد از لحاظ درسی و علمی الگوی من بود و شباهتی که فیزیک و علم مواد به هم داشتند، در مقطع کارشناسی ارشد، وارد رشته مهندسی مواد گرایش نانو شدم.

وقتی نخبه‌ها دکتری شوند

وقتی از رشته فیزیک به رشته مهندسی مواد رفته بودم، از لحاظ علمی از دوستان و همکلاسی‌های خود عقب‌تر بودم. اما با تلاش و کوشش خود و کمک دوستان بسیار خوب (بهنام غفاری، جلال ادیب، محمد رضا موقر و ...) در نهایت به عنوان نفر اول در بین کل گرایش‌های مهندسی مواد (جوشکاری، انتخاب و شناسایی، ریخته‌گری، نانو) ورودی سال ۸۶ فارغ التحصیل شوم. به لطف خدا، در این مقطع با استادم جناب آقای دکتر سیامک حسین نژاد آشنا شدم و پروژه کارشناسی ارشد خود را زیر نظر ایشان انجام دادم. نتیجه این پروژه ۳ مقاله بین‌المللی ISI، یک مقاله علمی پژوهشی و چند مقاله در کنفرانس‌های داخلی و خارجی بود. پس از اتمام دوره کارشناسی ارشد به دلیل علاقه‌ای که به ادامه تحصیل داشتم، در آزمون دکتری دانشگاه تربیت مدرس شرکت کردم و در بین ۳۵ نفر متقاضی با رتبه ۱ در سال ۸۹ وارد مقطع دکتری شدم.

دعای فرشته‌ها

پدرم نقاش ساختمان و مادرم خانه‌دار هستند. دو برادر بزرگتر از خودم دارم. فرهاد و فرهاد. از ته دل می‌گویم که موفقیت‌هایم را مدیون زحمات پدر، مادر و برادرانم هستم. مادرم با مدیریت

سلام دوستان، عیدتان مبارک. به خاطر غیبت دوماهه‌مان از شما معذرت می‌خواهیم. دیر آمدیم اما با دست پر. یک لیوان آب دم‌دستان باشد که قرار است دوباره هوش از کله‌تان ببریم و یک نخبه جوان دیگر را رو کنیم. منتظر باشید، شاید نخبه بعدی شما باشید. یک نخبه علمی یا کاری، فرقی نمی‌کند. مهم موفق بودن شما در آن جایگاه است.





آن‌ها زمانی بود که با یک جعبه شیرینی خبر قبولی دکترایم را به پدر مادرم دادم. اشکی که از روی خوشحالی روی گونه پدر و مادرم جاری شد، بهترین لحظه زندگی من بود. حس کردم کمی از خستگی زحماتی که کشیده‌اند، برطرف شد.

استقلال

از دوران دبیرستان گاهی اوقات با پدر خود به سر کار می‌رفتم. در دوران کارشناسی به عنوان نجات غریق استخر دانشگاه و استخر «صاعد» واقع در میدان نوبنیاد تهران بودم و گاهی اوقات تدریس خصوصی هم می‌کردم. در حال حاضر هم به عنوان مدرس تراز «الف» ستاد نانوی ایران مشغول به کار هستم.

جایزه نوبل فیزیک

زمانی که در مقطع کارشناسی بودم هدفم رسیدن به مقطع دکترا بود. الان هدفم استاد شدن در یک دانشگاه معتبر است. می‌خواهم روزی جایزه نوبل فیزیک را بگیرم و معتقدم که خواستن توانستن است.

انگیزه شخصی‌ام شاد کردن دل پدر و مادرم، جبران زحمات برادرانم و خوشبخت کردن همسر بود. به همین دلایل با تلاش و پشتکار زیاد مراحل مختلف را طی کردم. به نظرم راه رسیدن به این اهداف جز درس خواندن نبود.

حواس ۶ دانگ!

به نوجوانان و جوانان عزیز توصیه‌ای می‌کنم که حاصل تجربه زندگی من است: در تصمیم‌گیری خود در هر زمینه‌ای جدی باشند، به قول معروف ۶ دانگ حواس خود را به آن معطوف کنند. به هر رشته‌ای که علاقه دارند تحصیل کنند و یقین بدانند در آینده، بازار کار از آن کسانی است که در هر رشته‌ای علم بالایی داشته باشند.

خوب خود در خانه باعث شد هر سه ما تحصیل کرده بشویم و به موفقیت برسیم. همیشه پیگیر درس‌هایمان بود. چه شب‌هایی که بیدار بود و برای امتحان فردای ما دعا می‌کرد. پدرم همیشه تا دیر وقت کار می‌کرد و به ما می‌گفت شما فقط درس بخوانید، من هر چه بخواهید برای شما فراهم می‌کنم. پدر و مادرم از تفریح و استراحت و سلامتی خود گذشتند تا ما به این‌جا برسیم. تنها دلخوشی آن‌ها موفقیت ما بود و هست.

تیم ملی شنا

فرزاد حسینی تبار به جز موفقیت‌های علمی یک سالی هم عضو تیم ملی شنا بوده که ماجرای ملی‌پوش شدنش را این‌طور تعریف می‌کند: سوم ابتدایی بودم که در تابستان به کلاس آموزش شنا رفتم. تابستان بعد از آن هم این رشته را ادامه دادم. پس از آموزش شنا، تابستان سال ۷۵ به استخر قهرمانی شهید شیروودی رفتم. در آن‌جا به طور حرفه‌ای شنا را فرا گرفتم. پس از پایان تابستان از طرف مدرسه شنا با بنده تماس گرفتند و گفتند اگر مایلی عضو این مدرسه شوید. مدرسه شنا واقع در استخر شهید کشوری بود. من هم به آنجا رفتم و عضو مدرسه شنا شدم و این شد که شنا را به صورت حرفه‌ای آغاز کردم و در طول سال تحصیلی هم شبی ۲ ساعت تمرین می‌کردیم. تا سال ۷۹ فعالیت خود را ادامه دادم و بعد از آن به دلیل درس و کنکور شنا را کنار گذاشتم. در این مدت عضو تیم شنای تهران و ۱۱ سال هم عضو تیم ملی شنای ایران بودم. بعضی شب‌ها تا ساعت ۱۲ نیمه شب تمرین می‌کردم و پدرم و برادرانم که آن موقع شب از خواب خود می‌زدند و مرا به منزل می‌رساندند.

رفیق راه

در دوران کارشناسی با همسرم خانم الهه اولاد آشنا شدم. در طول مسیر پر پیچ و خمی که در دوران تحصیل و کار داشتم همیشه مشوق من بود و به من روحیه می‌داد. یکی از دلایل موفقیت بنده بی‌شک حضور همسر خوب و مهربانم است.

همان یک لحظه

در زندگی لحظات خوب زیادی داشتم، اما یکی از